

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال شانزدهم، شماره سوم

پاییز ۱۳۹۴، شماره مسلسل ۶۳

قبیله کِنْدِه و نقش آن در مهم‌ترین رویدادهای عصر جاهلی و صدر اسلام

تاریخ دریافت: ۹۳/۶/۴

تاریخ تأیید: ۹۳/۱۱/۱

رمضان محمدی*

شناخت بخش مهمی از رویدادهای صدر اسلام در گروهی شناخت قبایل عرب جاهلی و هنجارها و رویه‌های درونی و کشمکش‌های بین‌قبیله‌ای آنهاست. قبیله کنده یکی از قدرتمندترین قبایل یمنی قبل از اسلام است که به دلیل داشتن جنگاورانی نیرومند و جسور و سطح آگاهی رؤسای آن نقش آشکاری در تحولات سیاسی صدر داشت. نوشتار حاضر با واکاوی اطلاعات موجود در منابع اولیه چگونگی شکل‌گیری، نسب، انشعابهای درون‌قبیله‌ای، دین، سرزمینهای محل سکونت و مهمترین رویدادهای تاریخ این قبیله پیش و پس از ظهور اسلام را گزارش کرده است و سپس به چگونگی اسلام آوردن این قبیله و ریشه‌یابی ارتداد آنها پس از رحلت پیامبر ﷺ پرداخته است. بخش پایانی مقاله نیز به بررسی نقش مثبت یا منفی برخی شخصیت‌های نامدار این قبیله در تحولات سیاسی و اجتماعی نیمه نخست قرن اول هجری اختصاص یافته

* عضو هیئت علمی و رئیس گروه تاریخ پژوهشگاه حوزه و دانشگاه: rmohammadi@rihu.ac.ir

است.

کلیدواژگان: تاریخ صدر اسلام، نظام قبیلگی، قبائل یمنی، قبیله کنده، کوفه.

مقدمه

در زبان فارسی، اثر جامعی درباره قبیله کنده وجود ندارد و بحث درباره این قبیله به نگارش مقاله ای مختصر محدود است. تحقیق و پژوهش درباره این قبیله به دلیل گستردگی نواحی محل سکونت و تأثیر آنان بر حوادث صدر اسلام دارای اهمیت فراوانی است. این تحقیق در صدد است با نگاهی گذرا به تاریخ این قبیله، تأثیر ایشان را بر حوادث مهم صدر اسلام، از ابتدا تا زمان قیام امام حسین علیه السلام بررسی کند.

قبیله به عده ای از افراد گفته می شود که با داشتن حسب و نسب مشترک، یک واحد مشترک اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را تشکیل می دهند. از آن جا که جامعه صدر اسلام از قبایل مختلفی تشکیل شده بود، از دو بعد، شناخت این قبایل ضروری است.

۱. شناخت ویژگی‌های جامعه صدر اسلام به شناخت قبایل عرب آن دوران بستگی دارد. حتی نظام حکومت های پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وابسته به تحولاتی بودند که در این قبایل ایجاد می گردید. بنابراین، شناخت قبایل، عرب مقدمه شناخت حوادث صدر اسلام است. بر این اساس، انتظار می رود، مطالعات تاریخ اسلامی که درباره ماهیت و ترکیب جامعه اسلامی انجام می شوند، شناخت قبایل عرب قبل از اسلام را به عنوان نقطه آغاز پژوهش قرار دهند تا تنوع روش ها و دیدگاه ها در زمینه های فرهنگی و نهادهای ناهمگون سیاسی و اجتماعی زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به آسانی درک گردد.

تمایل اعراب مسلمان به عصبیت قبیله ای و نادیده گرفتن توصیه های مؤکد پیامبر صلی الله علیه و آله، درباره کنار گذاشتن عصبیت جاهلی، به دلیل رسوخ عمیق باورهای جاهلی در بین اعراب تازه مسلمان بود. اهمیت عصبیت قبیله ای تا جایی بود که برخی از آنان، اسلام را براساس بینش اجتماعی مبتنی بر عصبیت پذیرفته بودند.

۲. علاوه بر شناخت ماهیت قبایل عرب، شناخت تمایز اعراب شمالی و جنوبی ضروری است؛ زیرا در بیشتر ابعاد اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، جغرافیایی و دودمانی آن دو، تفاوت های عمده ای وجود دارد. این تفاوت ها در پیدایش بسیاری از حوادث اجتماعی و حتی در الگوی انتخاب رئیس و رهبر جامعه دینی دیده می شود. بنابراین، این مقاله به شناخت یکی از قبایل قدرت مند و مهم یمنی به نام کنده اختصاص یافته است که در حوادث صدر اسلام و پیش از آن دارای نقش های مهمی بوده است.

نسب قبيله كنده

همه قبایل یمن از قحطان هستند. قحطان فرزندی به نام سبا داشته است که او دارای دو فرزند به نام های حمیر و کهلان بوده است. از این رو، همه قبایل مشهور یمن به نام این دو فرزند معروف هستند. کهلان دارای یازده بطن بود که یکی از آنها کنده است. کنده قبيله ای بزرگ و مهم از قبایل یمن بود که در بین قبایل آن سامان دارای جایگاه مهمی بود.^۱ کنديان از فرزندان كنده بن عفیر بن عدی بن حارث بن مرة بن ادد بن زید بن يشجب بن عرب بن زید بن کهلان بن سبا هستند^۲ که دارای ملوک و حکومت های مقتدری بوده است.

وجه تسميه كنده

در وجه تسمیه کنده گفته می شود:

أما سمی كنده لکنوده ای انفصالة من کهلان و نزوحه الی حضرموت^۳

باتوجه به این عبارت، کنديان از مکانی دیگر به حضرموت مهاجرت کرده اند. از این رو، سخن کسانی که کنده را از قبایل حضرموت می دانند و می گویند به هنگام سکونت سبا در مأرب، کنده در حضرموت سکنا گزیده است، نادرست می نماید. شاهد نادرستی این امر، گزارش های گوناگون تاریخی است که نشان می دهند کنديان در اثر بروز حوادث به حضرموت هجرت کرده اند.^۴

سرزمین کنده

با توجه به این که اگر تعداد افراد و بطون قبایل مشخص شود، نقش آنان در حوادث صدر اسلام مشخص می‌گردد. در این بخش بطون و مناطق محل سکونت قبیله کنده، بنابر آنچه در کتاب هم‌اندی^۵ آمده است بررسی می‌شود. عمده ترین شهرهای کندیان، جبال یمن، حضرموت و غمرذی کنده است^۶ اما بطون کنده در بلاد گوناگونی ساکن بوده‌اند که برخی از این بلاد عبارت هستند از:

۱. ریدة ارضین: منطقه‌ای با روستاهای زیاد بود که قبیله عباد کنده در آن جا صاحب نخل‌های فراوانی بودند.
۲. سدّبه: منطقه ای آباد، از قرای محمدبن تجیبی و محل سکونت قبیله تجیب کنده بود.
۳. حوره: از شهرهای بنوحارثه کنده است.
۴. قارة الأشبا: از مناطق محل سکونت کندیان بوده است که امروزه همین اسم را دارد.
۵. العجلانیه: روستایی در مقابل قریه هنین بود. جز این که هنین در وادی عبّر و عجلانیه در وادی دوعن قرار داشتند. کندیان در بالای هر یک از این دو وادی، قلعه و در پایین آن کشاورزی داشتند.
۶. شبام: شهری بزرگ با سه مسجد و محل سکونت قبایل زیادی بود. ولی کنده بیش از نصف آن را به مخروبه تبدیل کرد.
۷. حصن حدّیه و نُجیر: از قلعه های کندیان بودند که در منطقه حضرموت قرار داشتند و چون در یوم الرده، کندیان به این قلعه ها پناه بردند، این روز به یوم النجیر معروف شد.
۸. شَزَن و ذوصبیح: از روستاهای دوعن و محل سکونت بنی واحد از بنی معاویه کنده بود.

۹. الیَحَق: محل سکونت بنی بنایه صدف کنده بود، چنان که تفیش به بنی ذهبان صدف کنده تعلق داشت. بیشتر کنديان ساکن در مناطق یادشده، پس از کشته شدن ابن الجون از منطقه بحرین، مشعر و غمرذی کنده به آن جا آمده بودند و تعداد تقریبی آنها سی هزار نفر بوده است.^۷
۱۰. غمرذی کنده: ابن خردادبه فاصله غمرذی کنده را با مکه، بیست مایل می‌داند. این منطقه پیوسته به اسم کنديان معروف بود. چهار قبیله صدف، تجیب، عباد و بنو معاویه از کنده در آن سکونت داشتند.^۸
۱۱. سوران و قشاقش: قرای متوسطی متعلق به تجیبی‌ها و قشاقش بودند. آن‌جا منطقه ای کوهستانی بود.^۹
۱۲. عندل: شهری بزرگ از آن صدف کنده بود. امرؤالقیس شاعر بزرگ عرب در شعر خود، عندل را به کنديان نسبت می‌دهد.^{۱۰}
۱۳. خُودون، هُدون و دَمُون: این سه از شهرهای صَدَف در منطقه حُرموت به شمار می‌رفتند و در دَمُون بیشتر فرزندان حُجرآکل مرار سکونت داشتند.^{۱۱} امروزه بسیاری از اعقاب کنديان در بعضی از این شهرها ساکن هستند و باوجود این که اسم شهرها تغییر نکرده است، اسم قبایل به آل فلان یا اهل فلان تبدیل شده است.^{۱۲}
- از مناطق دیگر کنديان، حضرت موت است. بطون عمده ای از کنديان، پیش و پس از اسلام در این ناحیه می‌زیستند. این منطقه از مناطق اصلی کنديان به حساب می‌آید و بیشتر در قسمت شرقی یمن زندگی می‌کردند.^{۱۳} حُرموت دارای مناطق مختلفی مانند خُوار، حَریم، اَبیورد، المی، یشرح، کَفیل، تسریر، حَبُوطه، مَدُوده، تَریم و الحیق است که بطون مختلف کنده در این مناطق به شکل پراکنده زندگی می‌کردند.
- در دوران پیش از اسلام، برخی از قبایل کنده به منطقه نجد رفتند که خانواده امرؤالقیس شاعر از این گروه هستند. چنان که بعضی دیگر به مناطق مضر مثل بیا، عین الشمس و اثرب رفتند و به نام حضارمه معروف گشتند.^{۱۴} هم‌چنین، درباره سکونت کنديان

در حیره و اندلس، به ویژه درباره تجیبه‌ها که در اندلس دارای حکومت‌های ملوک الطوائفی بودند،^{۱۵} گزارش‌هایی وجود دارد. علاوه بر مناطق یاد شده، در مناطقی مانند کر و شبوه، وجود چند قبیله از کندیان گزارش شده است.^{۱۶}

با همه پراکندگی جمعیتی که از کندیان گزارش شده است، آنان در نیمه نخست قرن پنجم میلادی، دولت عربی جوانی تشکیل دادند و در ایام حکومت تبع‌ها از ملوک حمیر، بعضی از مناصب حکومتی را عهده‌دار شدند.^{۱۷} به هر حال، آن چه گذشت مروری بود بر مناطق سکونت کندیان در پیش از اسلام، اما مهم‌ترین محل سکونت آنان پس از اسلام، کوفه است. آنان پس از مهاجرت به این شهر، در حوادث این شهر که مدتی مرکز جهان اسلام بود، نقش‌های مهمی ایفا کردند.

دین مردم کنده پیش از ظهور اسلام

اولین آیین رایج در بین عرب پیش از اسلام، دین حنیف ابراهیم علیه السلام است که به عنوان آیین حضرت ابراهیم علیه السلام در قرآن کریم تأیید شده است.^{۱۸} کسانی که به این آیین عمل می‌کردند، افراد بسیار کمی بودند و به آنان حُنفا گفته می‌شد.^{۱۹} در مقابل دین حنیف ابراهیمی، ادیان دیگری در شبه جزیره عربستان وجود داشت که قرآن کریم، بعضی از آنها مانند دین یهود، نصارا و صابئان یاد می‌کند.^{۲۰} درباره این که، کدام یک از این ادیان در میان قبایل یمنی مانند قبیله کنده وجود داشته است، گزارش دقیقی وجود ندارد. با این حال، مسلم است در زمان دولت حمیریان، مردم یمن بت پرست بودند.^{۲۱} در ناحیه حضرموت، کندیان دو بت معروف به نام‌های دَرِیح^{۲۲} که در حصن نُجیر بود و اَلْجَلْسَد را می‌پرستیدند که به قبیله سکون کنده تعلق داشتند.^{۲۳} کندیان با این که بت پرست بودند ولی شرک آنان در عبودیت بود و به خدا اعتقاد داشتند و تنها بتان را شفیع قرار می‌دادند. شاهد آن، تلبیه قوم کنده است که یعقوبی آن را چنین نقل می‌کند:

لیبک لاشریک لک تملکه اوتهلکه انت حکیم فاترکه.^{۲۴}

کلبی گزارش می‌کند که وقتی تبع از سفر عراق باز می‌گشت، دو حبر از مدینه با وی

هم‌سفر شدند و او را به ویران ساختن بتان فرمان دادند. تبع به آن دو حبر گفت:

این شما و این خانه بتان، پس آن دو حبر، بتان و خانه بتان را کوبیدند و تبع

و اهل یمن یکسره یهودی شدند.^{۲۵}

بنابراین، به نظر می‌رسد دین یهود و نصارا پس از سقوط حمیریان در بین کنندیان نفوذ می‌کند و گرایش آنان به یهودیت بیشتر از سایر ادیان بوده است.^{۲۶} تنها پس از مسیحی شدن پادشاهان روم و تلاش آنان در گسترش مسیحیت، آیین مسیحیت در بین کنندیان نفوذ می‌کند و گسترش می‌یابد. در اوایل ظهور اسلام، تعداد قابل ملاحظه ای مسیحی در بین کنندیان وجود داشت^{۲۷} که به عنوان نمونه، عبدالله بن سلام که به ابومالک قرظی شهرت دارد و از علمای یهود به شمار آمده است^{۲۸} از قبیله کِنده است که پس از ظهور اسلام از یمن به مدینه آمد و با زنی از بنی قریظه ازدواج کرد.^{۲۹} برخی علت ازدواج عبد الله بن سلام را با زن یهودی در راستای گسترش یهودیت و مسیحیت در یمن می‌دانند.^{۳۰} شاهد این گسترش، حضور گسترده مسیحان نجران در مدینه است. هنگامی که رسول اکرم ﷺ به اهل نجران نامه نوشت، چهارده نفر از اشراف نجران خدمت پیامبر ﷺ رسیدند که یکی از آنها، عاقب عبدالمسیح از اشخاص به نام و مردی از کنندیان بود.^{۳۱} در سال نهم قمری، پیامبر ﷺ خالد بن ولید را به دومة الجندل سراغ اکیدر بن عبدالملک فرستاد. اکیدر، پادشاه کنندیان در این منطقه، مردی از قبیله کنده و دارای دین مسیحی بود.^{۳۲} یهودی یا مسیحی بودن شخصیت های برجسته کنندی نشان می‌دهد که این دو دین به تدریج در بین آنان گسترش یافته بود و تعداد زیادی از افراد قبایل کنده، این دو دین را پذیرفته بودند.

تیره‌ها، بطون و شخصیت مؤثر کنده

کنده دارای دو فرع اصلی بنو معاویه و بنو الاشرس است. هنگامی که کنده گفته می‌شود مراد بنو معاویه است و اگر مقصود بنوالاشرس باشد، به اسم یکی از آنان مثل

صدف، سکون و سکاسک خوانده می‌شود.^{۳۳}

قبل از ظهور اسلام، بیشتر ملوک کنده از تیره بنومعاویه این قبیله بودند. پس از اسلام، نیز این تیره دارای مردان برجسته و مؤثری بود.^{۳۴} بنابر این، بنومعاویه از تیره‌های مهم کندیان است و خود تیره‌های مهمی مانند بنووهب، بداء و رایش دارد. شریح بن حارث قاضی معروف کوفه، تنها فرد معروف از بنی رایش بود. مهم‌ترین تیره‌های بنوالاشرس، سکون، سکاسک، صدف و تجیب هستند. هر یک از این تیره‌ها دارای شخصیت‌های برجسته‌ای بودند که در حوادث قرن نخست هجری نقش‌های مهمی برعهده گرفتند.

بنا بر گفته ابن حزم، نه طایفه مهم کنده عبارت هستند از: بنومعاویه، بنووهب، بنوبدء، بنو رایش، سکاسک، سکون، تجیب، بنوعدی، بنوسعد. هریک از این قبایل دارای بطون گسترده و فراوانی هستند و هر بطنی ممکن است چندین بطن دیگر داشته باشد. یکی از این بطون معروف، بنومرّه بن حجر از بطون بنومعاویه الاکرمین است که در کوفه، علاوه بر مسجد کندیان، مسجد مستقلی داشتند. شریح بن مرّه از این قبیله است که اشعث او را در آذربایجان جانشین خویش کرد. این قبیله پیش از اسلام، همراه سایر کندیان با قبیله مراد جنگید.^{۳۵}

یکی از قبایل دیگر بنومعاویه، بنوشجره است که ایشان در کوفه دارای مسجد مستقلی بودند. اجلح بن عبدالله فقیه و عباس بن یزید شاعر از این قبیله هستند. بنو شیطان تیره دیگر از کندیان است. سائب بن یزید از اصحاب عمر بن خطاب، عبدالله بن یحیی خارجی مذهب و معروف به حق، عثمان بن سعید از فرماندهان جنگی حجاج بن یوسف و بنو حجرالقرن و ملوک چهارگانه کنده شامل مخوش، مشرح، جمد و ابضعه، همگی از این قبیله هستند. این ملوک در هیئت، خدمت پیامبر ﷺ^{۳۶} رسیدند و مسلمان شدند ولی به محض برگشتن به یمن، از دین اسلام دست کشیدند.^{۳۷}

سکون از قبایل و بطون بنوالاشرس و از قبایل مهم کنده است. معاویه بن حدیج،

یکی از فرماندهان بزرگ معاویه از این قبیله است که محمد بن ابوبکر را به شهادت رساند. درباره حضور این قبیله در مصر تا اوایل قرن پنجم هجری، گزارش‌هایی وجود دارد. حصین بن نمیر یکی دیگر از افراد این قبیله است که بعد از هلاکت مسلم بن عقبه در یوم حرّه، فرمانده جنگ با ابن زبیر شد.^{۳۸}

سکاسک از قبایل مهم بنوالاشرس کنده است که در شام اموال زیادی داشتند. این قبیله در جنگ صفین، معاویه را یاری کردند. هم‌چنین، حوی بن ماتع بن زرعه از قاتلان عمار یاسر از این قبیله است. زیاد بن هجعم، فرمانده شرطه‌های عبدالملک و جبریل بن یسار، والی ولید در بصره پس از حجاج بن یوسف از این قبیله هستند.^{۳۹} افراد این قبیله در دولت مروانین و عباسیان دارای پست‌های مهم حکومتی بودند. چنان که عمرو بن قیس بن ثور معروف به ابوثور از والیان هارون الرشید در حمص و پدر او، والی منصور در بصره بود.

تجیب از دیگر بطون مشهور کنده است که در خارج یمن زندگی می‌کردند و بیشتر قبایل آن در حضرموت بودند. بطونی از تیره تجیب کنده، در شام، مصر و اندلس گزارش شده است که عبارت هستند از: بنوصمادخ، بنوذی البؤن و بنوالافطس.^{۴۰} یکی از بزرگان این قبیله، حرمله بن عمرو تجیبی صاحب امام شافعی است.^{۴۱} کنده دارای بطون فراوانی است که تنها به تعدادی از این بطون وتیره‌ها اشاره شد.

حضور قبایل مختلف کنده در کوفه بخش مهمی از جمعیت کوفه را تشکیل می‌داد. در سال پنجاه هجری قمری، زیاد بن ابیه به عنوان فرماندار کوفه برای کنترل قبایل کوفه، نظام ارباع^{۴۲} را جای‌گزین نظام اسباع کرد.^{۴۳} در نظام ارباع، قبایل کوفه به چهار قسمت تقسیم می‌شد که یک چهارم جمعیت کوفه را قبایل ربیعه و کنده تشکیل می‌دادند. این امر، شاهد حضور جمعیت زیاد کنده در کوفه است.^{۴۴}

ویژگی‌ها بیشتر مربوط به عربستان شمالی بود، اما عربستان جنوبی که محل جغرافیایی، قبایل یمنی و کندیان بود بر خلاف عربستان شمالی، به تمدن‌های بزرگی اتصال داشت که اطراف جزیره را محاصره کرده بودند و بیشتر ساکنان آن شهرنشین بودند. از این رو، جنوبی‌ها درک بهتر و کامل‌تری نسبت به مفهوم مدنیت داشتند.^{۴۶} آنها از نظر اقتصادی و کشاورزی دارای وضعیت مناسب‌تر و بهتری بودند و برای معیشت خود مجبور به عبور از صحراهای گرم و طولانی نبودند. از این رو در بیشتر اجتماعات بزرگ، یک‌جا گردهم می‌آمدند و دارای حکومت و نظام خاص اجتماعی بودند. از دولت عرب‌های جنوب شبه جزیره عربستان، می‌توان به معینی‌ها^{۴۷}، سبا^{۴۸}، حمیر^{۴۹} و در نهایت به کندیان اشاره کرد. برخی از این حکومت‌ها مثل حکومت سبائیان در منابع دینی و قرآن کریم آمده است.^{۵۰} در بین حکومت‌های جنوب شبه جزیره، سابقه حکومت کندیان به پیش از میلاد بازمی‌گردد. نلینو در این باره می‌گوید:

عربی فصیح عبارت از لهجه‌های قبایلی است که به نظم و شعر شهرت داشتند. لغت نویسان و نحویان شواهد و مراد خود را از آنان اخذ کردند و عبارت بودند از قبایل معد که پیش از نیمه قرن پنجم میلادی زیر لوای حکومت کننده متحد گردیدند.^{۵۱}

البته کتیبه‌هایی یافت شده است که حکومت کندیان را در قرون پیش از میلاد مسیح ثابت می‌کند.^{۵۲} کندیان تأثیر فراوانی در سیاست عرب‌های جنوبی داشتند و ملوک عرب و عجم به آنها توجه می‌کردند.^{۵۳} به کندیان به جهت علاقه به پادشاهی و ملک داری، کنده الملوک می‌گفتند.

در یمن بین کندیان و حمیر روابط مصاهره؛ یعنی علاقه‌ای که به سبب ازدواج بین جمعی حادث می‌شود، وجود داشت. حمیریان در اواخر عمر دولت خویش از کندیان کمک گرفتند تا این که حجر اکل المرار بر آنها مسلط شد.^{۵۴} جنگ‌های فراوان بین کندیان و

حمیریان، موجب سقوط دولت کنده و مهاجرت آنان به طرف حضرموت شد. البته، کندیان مدتی طولانی پیش از سقوط امارتشان در سرزمین حضرموت سکونت داشتند، اما با سقوط دولت کنده، مهاجرت آنان به حضرموت بیشتر گردید.^{۵۵}

نتیجه این که کندیان از قبایل مهم یمن بودند و حکومت منظمی داشتند. آنها بیشتر در شرق یمن زندگی می‌کردند ولی حوزه نفوذشان به یمن محدود نمی‌شد. کندیان با ادیان آسمانی در ارتباط بودند و بطون فراوانی داشتند. آنها در عصر جاهلی به صورت‌های مختلف با قریش و بنی هاشم ارتباط داشتند^{۵۶} و دارای موقعیت اجتماعی ممتازی بودند. شاید در راستای همین موقعیت اجتماعی کندیان بود که مهر زنان کندی را کمتر از صد شتر قرار نمی‌دادند و گاهی مهر یک زن به هزار شتر می‌رسید.^{۵۷}

(ب) پس از اسلام

۱. اسلام کندیان

رسول اکرم ﷺ در مراسم حج سال دهم بعثت، اسلام را بر کندیان عرضه کرد و آنان با وجود شناختی که از آن حضرت ﷺ داشتند دعوت ایشان را نپذیرفتند.^{۵۸} پس از هجرت مسلمانان به مدینه و گسترش شعاع اسلام در جزیره العرب، قبایل عرب از مناطق مختلف شبه جزیره، گروه گروه به خدمت رسول خدا ﷺ می‌رسیدند و مسلمان می‌شدند. در این زمان، شصت نفر از کندیان در سال دهم هجری به همراه اشعث بن قیس، خدمت پیامبر ﷺ رسیدند و مسلمان شدند. در این وفد، ابراهیم بن قیس، برادر اشعث همراه او بود.^{۵۹}

کندیان پس از مسلمان شدن به درخواست رسول خدا ﷺ، لباس‌های زربفت و حریر خود را که پوشیدن آن بر مسلمانان حرام بود، تعویض کردند.^{۶۰} بر اساس حدیثی، رسول خدا ﷺ تعدادی از قبایل یمنی مانند سکون کِنْدِه، سَکاسَک، خَوْلان العالیه و اُمْلُوک رَدْمان را ستودند.^{۶۱} براساس گزارش جَبْر کِنْدی آن حضرت ﷺ در وفد کنده بر قبایل سَکاسِک و سکون درود فرستاد، اهل یمن را ستود و برای آنان دعا کرد.^{۶۲}

اشخاص مهمی از کنديان که در وفد کنده حضور داشتند عبارت بودند از : اشعث بن قيس کندی، جَمْد کندی، اماناة بن قيس حارث بن فروة بن شيطان بن خديج کندی^{۶۳}، شريك بن ابی اغفل بن سلمه تجیبی (وی از تیره بنی سؤم از اشرس بن شبيب از سکون از شعراي مخضرم قبیله کنده بود)^{۶۴} از این رو نسبت شريك را سؤمی هم آورده اند^{۶۵} و حارث بن سعيد بن قيس کندی از تیره بنومعاوية الاکرمين.

همچنین، تعدادی از اشراف کنده خدمت آن حضرت ﷺ وفد فرستادند اما توفيق تشرف نیافتند.^{۶۶} در کنار این افراد، ابواسود بن یزید بن معدیکرب بن مالک بن حارث کندی از بزرگان کندی و صاحب مربع بنی هند بود که همراه برادرش، حُجر بن یزید خدمت پیامبر ﷺ شرفیاب شدند و مسلمان گردیدند.^{۶۷}

به طور طبیعی، قبایلی که در وفود مسلمان می شدند، آشنایی چندانی با مبانی دینی نداشتند و بیشتر حکومت سیاسی اسلام را می پذیرفتند. بر همین اساس، برخی از این قبایل، پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ از پذیرش حکومت دینی سر باز زدند و آن را نپذیرفتند که کنديان نیز از این قاعده مستثنا نشدند. البته، عده ای از کنديان پس از این وفد، کم کم به مدینه رفتند و بعدها برخی از ایشان در کوفه و یا مکه ساکن شدند. چنان که به گزارش ابن اثیر، زبیر بن بکار در شرح حال ابوتجراه صحابی می گوید:

وی از تیره بنی تجراه، از قبیله کنده است که به مکه مهاجرت کرد.^{۶۸}

۲. ارتداد کنديان

پس از انتشار خبر بیماری رسول الله ﷺ، عده ای تحت عنوان ادعای نبوت مرتد شدند اما کنديان در برخورد با مقوله ارتداد چند دسته شدند. عده ای مانند تیره های سکون کنده و افرادی مانند ابوقرعان کندی ثبات نشان دادند^{۶۹} و بر اسلام پایدار ماندند. برخی متهم به ارتداد شدند و عده ای مرتد گردیدند. در مجموع، ارتداد کنديان با ارتداد قبایل دیگر متفاوت بود و اسباب متعددی داشت که یکی از آنها، بی توجهی عامل زکات خلیفه اول به

قرار کندیان با رسول خدا ﷺ در حمل زکات آنان به مدینه بود.

براساس گزارش‌های تاریخی، زمانی که مردم کنده و حضرموت مسلمان شدند، پیامبر ﷺ دستور داد، قسمتی از زکات حضرموت را برای کنده و زکات کنده را برای حضرموت صرف کنند. مردی از بنی ولیعه^{۷۰} کنده از پیامبر ﷺ درخواست کرد که چون ما شتر نداریم، اگر صلاح می‌دانید، زکات ما را حمل کنید و پیامبر ﷺ این درخواست را قبول کرد. بعد از رحلت پیامبر ﷺ زیاد بن لبید عامل حضرموت برای جمع‌آوری زکات بین مردم ولیعه رفت. آنها از او خواستند چنان که پیامبر ﷺ وعده داده است، باید زکات ما را حمل کنید. زیاد در جواب از آنها خواست که چون شتر دارند، خودشان، زکات را حمل کنند. با بروز درشتی زیاد، مردم حضرموت هم درشتی کردند و زکات ندادند.^{۷۱} در این هنگام زکات ندادن بخشی از کندیان، حمل بر ارتداد آنان گردید.

دلیل دیگری که در ارتداد کنده دخیل بود، حساسیت کندیان، به ویژه ملوک کنده به جانشینی و روی کار آمدن قبایل ضعیف تیره‌های قریش بود. ملوک کنده دارای القاب پادشاهی بودند که پس از ظهور اسلام و مسلمان شدن، آن القاب و موقعیت‌های برتر آنان از بین رفت. از طرفی، بنوتمیم که خوارترین قریش بود، جانشینی رسول خدا ﷺ را تصاحب کرد و حاکم شد. اشعث بن قیس و ملوک چهارگانه کنده، خود را بالاتر از ابوبکر می‌دانستند و معتقد بودند که قبل از این که قرشی در روی زمین باشد، ما دارای ملوک و پادشاه بودیم.^{۷۲} آنان با این نگاه، تعدادی از قبایل را بر حکومت مدینه شورانیدند. البته در این بین، عده‌ای مانند حارث بن سراقه کِنْدَی در حَضْرَمَوْتِ یَمَن، اهل بیت ﷺ را شایسته خلافت می‌دانستند و از این رو به مخالفت با ابوبکر پرداختند.^{۷۳}

لازم به توضیح است که این مخالفت درحالی بود که بنا به گزارش واقدی در الرَّوْذَه، ابوبکر با فرستادن ابوهند، زیاد بن لبید بیاضی، عامل کِنْدَه و حَضْرَمَوْت، کندیان را از جانشینی خود با خبر ساخته بود. این امر نشان دهنده اهمیت این قبیله، نزد خلیفه نخست است. علاوه بر دلایل بالا، علل دیگری مانند زور گویی عاملان زکات به هنگام گرفتن

زکات^{۷۴}، تصور ناتوانی طبقه حاکم و قبیله بنی تمیم از همراه کردن عرب از دلایل ارتداد کندیان و همراهی تیره‌هایی از آنان با کذاب عنسی بود.^{۷۵} کندیان، آخرین قوم از اهل رده بودند که به دست مسلمانان اسیر گردیدند و روانه مدینه شدند.^{۷۶}

افراد مشهوری از کندیان که مرتد شدند، عبارت هستند از:

۱. اشعث بن قیس کندی، سر دسته اصلی مرتدان که با حيله از کشته شدن نجات یافت.

۲. اشعث بن میناس - میناس - سکونی از تیره سکون از قبیله کنده^{۷۷}، یکی از رهبران کنده بود که همراه سایر کندیان به رهبری اشعث بن قیس بر ضد ابوبکر شورش کرد. آنان حاضر به پرداخت زکات نشدند؛ زیرا پس از خیانت اشعث و شکست کندیان در نُجَیْر و کشته شدن نجیریان، اشعث بن میناس با اشعاری بر آنان مویه کرد.^{۷۸} هنگامی که ابوعبیده جراح در سال پانزدهم هجری قمری، حمص را به محاصره درآورد و هرقل نتوانست برای شکست محاصره مسلمانان، کاری از پیش برد، مردم حمص چاره‌ای جز تسلیم و مصالحه با مسلمانان ندیدند. بنابر این، ابوعبیده قبایل گوناگونی را به فرماندهی عبادة بن صامت ساکن حمص کرد. یکی از این قبایل، قبیله سکون به فرماندهی اشعث بن میناس سکونی بود.^{۷۹}

۳. جفشیش کندی از کندیان مرتد بود که اسیر گردید و دست بسته کشته شد.^{۸۰}

۴. جمْد کندی از ملوک چهارگانه یمن بود^{۸۱} که بخشی از سرزمین یمن خاص آنان بود. جمد و دیگر فرزندان بنولیعیه از حضرموت، همراه وفد کنده نزد رسول خدا ﷺ به مدینه آمدند و مسلمان شدند^{۸۲} جمد مانند دیگر پادشاهان یمن پس از رحلت رسول خدا ﷺ مرتد شد و از پرداخت زکات خوداری کرد. او در نبردهای رده به قتل رسید.^{۸۳}

۵. اماناة بن قیس بن شیبان بن عاتک بن معاویه از تیره بنومعاویه قبیله کنده است

که با وفدی نزد رسول خدا ﷺ آمد. او عمری دراز داشت و از معمران بود.^{۸۴} او فرزندی به

نام یزید داشت که در آن وفد نزد رسول الله ﷺ آمد و در جریان رده مرتد شد و در نبرد یوم النُجَیر در دوران ابوبکر کشته شد.^{۸۵}

۱. مهاجرت کنده به کوفه

مقارن ظهور اسلام، تحولات سیاسی، دینی و فرهنگی وسیعی در جزیره العرب رخ داد که موجب شد برخی از افراد برای فرار از جاهلیت به مناطق دیگر مهاجرت کنند. کسانی که به این دلیل به مناطق تحت نفوذ حکومت اسلامی می آمدند، مهاجر نامیده می شدند. گزارشی تاریخی از قبل تخطیط کوفه وجود ندارد که نشان دهد افرادی از منطقه حجاز به کوفه مهاجرت کرده باشند اما پس از فتح حیره، تعداد زیادی از قبایل عرب به این شهر اسلامی که تازه بنا شده بود، مهاجرت کردند. به طوری که به گفته بلاذری، دوازده هزار یمنی، بخشی از نخستین مهاجران به حیره (کوفه) بودند.^{۸۶} پس از مهاجرت قبایل عرب به کوفه، این شهر تخطیط شد و هر قبیله، محله ای را به خود اختصاص داد. برخی از قبایل، مانند کندیان به جهت داشتن شخصیت های برجسته و جمعیت زیاد، نقش مهمی را در حوادث صدر اسلام و عصرهای بعدی برعهده گرفتند.

کوفه و بصره بعد از تخطیط به لحاظ موقعیت جغرافیایی، نیازمند میزبانی قبایل بیشتری، بودند تا به تجهیز لشکر اسلام کمک کنند. بنابراین، کمتر قبیله عربی را می توان نام برد که تعدادی از افراد آن به این دو شهر، مهاجرت نکرده باشند. به گفته ابن حزم، کنده نُه بطن داشته است که شش بطن آن به کوفه مهاجرت کردند. آنچه در این مهاجرت گسترده، جالب توجه است استعدادهایی است که بعضی از قبایل، مانند کنده به محض ورود به کوفه از خود نشان دادند و در حیات سیاسی - اجتماعی این دو شهر، نقش های مهمی ایفا کردند.^{۸۷}

کندیان به محض ورود به کوفه به کمک رئیس مقتدر خود، اشعث بن قیس به موقعیتی برتر دست یافتند. آنها پس از تخطیط کوفه، اولین بنایی که ساختند مسجد بود. مسجد کندیان دارای موقعیت ممتازی بود و در کنار خانه سعد بن ابی وقاص قرار داشت.

بعدها خانه سعد به عنوان دارالاماره کوفه شناخته شد. طراحی ساختمان مسجد کنديان به گونه‌ای بود که در هر طرف آن، معبرهایی وجود داشت و تجمع مردم سبب ازدحام نمی شد. در طرف قبله، چهار معبر قرار داشت که بین بنی اسد، نخع، کنده و ازد ایجاد فاصله می کرد.^{۸۸} بنابراین، کنده در کنار این سه قبیله و در ضلع جنوبی از شرق به غرب، قرار گرفت.^{۸۹}

کندیان علاوه بر مسجد معروف کنده، مساجد مهم دیگری داشتند. یکی از این مسجدها مسجد سکون متعلق به بنی سکون کنده بود. این مسجد در جریان قیام مختار در سال ۶۶ه.ق محل استفاده نیروهای مختار بود.^{۹۰} هم چنین، مسجد بنی بهدله از قبیله کنده در جنوب مسجد جامع قرار داشت.^{۹۱} علاوه بر این‌ها مسجد مستقلی به نام اشعث بن قیس در جنوب مسجد جامع بود. مسجد اشعث از مساجد ملعونه به شمار آمده است و در روایتی منسوب به امیرمؤمنان علیه السلام از نماز خواندن در آن نهی شده است.^{۹۲}

مسجد جامع کوفه، درب های متعددی داشت که به جهت حضور کندیان در ورود و خروج از یکی از درب ها، آن درب، باب الکنده نامیده می شد.^{۹۳} قاتلان امیرمؤمنان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام از باب الکنده مسجد جامع گریختند.^{۹۴} علاوه بر مساجد در کوفه، هر قبیله ای جبانه ای^{۹۵} داشت که به نام قبیله یا رئیس قبیله مشهور بود.^{۹۶} اشعث، جبانه قبیله را به محض ورود به کوفه رسم کرد و زمین های اطراف آن را بین کندیان تقسیم نمود.^{۹۷} این جبانه به جبانه کنده شهرت یافت. محله کندیان در کوفه معروف و مشهور بود. بر اساس برخی گزارش های تاریخی، هنگامی که ابوهریره در کوفه بود، به جهت موقعیت ویژه محله کندیان، پس از نماز عشا در قبیله کنده می نشست و مردم نزدش می آمدند. در گزارشی آمده است:

جوانی از او پرسید: ای ابوهریره! خدا تو را نگهدار باشد، آیا از رسول

خدا صلی الله علیه و آله شنیده ای که درباره علی بن ابی طالب بگوید «اللهم وال من والاه و عاد

من عاداه» گفت: آری! جوان گفت: به خدا قسم! تو با دشمن او، دوستی و با ولی

او، دشمنی کردی.^{۹۱}

۱. کندیان و نقش آنان در فتوحات

کندیان در فتوحات، حضور مؤثری داشتند و در نخستین فتوحات، نقش های مهمی را برعهده گرفتند. جُبیر بن قَشْعَمُ بن یزید بن اَرْقَمِ کِنْدی که از مخضرمان است^{۹۹} به همراه کندیان در فتح عراق شرکت داشت و از طرف عمر، عهده دار قضا در قادسیه شد.^{۱۰۰} گفته می‌شود، ابن کلبی^{۱۰۱}، نخستین کسی بود که در خلافت عمر در عراق به کار قضا پرداخت. ابن کلبی^{۱۰۲} در این باره می‌گوید:

گروهی از بنی ارقم بن نعمان در روزگار حکومت امام علی علیه السلام در کوفه بودند. هنگامی که دشنام اهل عراق را به عثمان شنیدند، گفتند: ما در شهری که به عثمان دشنام داده می‌شود، اقامت نمی‌کنیم. بدین سبب به شام نزد معاویه رفتند و معاویه آنان را در رُها (از سرزمین جزیره و بالاتر از حران که به زبان رومی نام آن را اذاسا^{۱۰۳} گویند اسکان داد.^{۱۰۴}

سال چهاردهم هجری با آغاز درگیری های جدی مسلمانان با ایرانیان، حدود دو هزار و سیصد نفر از کندیان در جنگ قادسیه شرکت کردند.^{۱۰۵} کندیان در جنگ های یرموک (۱۳ ه.ق) در شام، قادسیه (۱۴ ه.ق) و مدائن (۱۵ ه.ق) و جلولاء (۱۶ ه.ق) در عراق، و نهبوند ۲۱ ه.ق در ایران حضور داشتند و در جنگ یرموک، اشعث بن قیس یک چشم خود را از دست داد.^{۱۰۶} او در نهبوند، فرمانده جناح راست سپاه بود^{۱۰۷} و در فتح اصفهان (۲۳ ه.ق) همراه کندیان شرکت داشت.^{۱۰۸} هم‌چنین، در دوره عثمان، آذربایجان به وسیله کندیان به فرماندهی اشعث، دوباره فتح شد و اشعث با اهالی آن‌جا مصالحه کرد.^{۱۰۹}

در دوره خلافت سه خلیفه نخست، اشعث بن قیس به جهت نفوذ در بین کندیان و همراهی با خلفا، مدیریت های مختلفی را بر عهده گرفت. پس از جریان ارتداد کندیان،

اشعث اسیر شد و عکرمه او را نزد ابوبکر فرستاد.^{۱۱۰} ابوبکر، او را به شرط این که در جنگ ها به خلیفه کمک کند، آزاد کرد و خواهر خود را به عقد ازدواج او درآورد. با این حال، ابوبکر در آخرین لحظات عمر خود پشیمان شد و آرزو می کرد، ای کاش! اشعث را کشته بود.^{۱۱۱} عثمان در سال ۳۴ ه.ق اشعث را حاکم آذربایجان کرد^{۱۱۲} و هر سال صد هزار درهم به او می داد.^{۱۱۳} هنگامی که امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام به خلافت رسید، او را از حکومت آذربایجان عزل کرد و از او خواست به کوفه برگردد و اموالی را که از بیت المال برداشته بود به بیت المال باز گرداند.^{۱۱۴}

هم چنین، امرؤ القیس بن عابس کندی شاعر^{۱۱۵} از تیره بنومعاویة بن کنده از افراد تأثیر گذاری بود^{۱۱۶} که از او با عبارت *کان الرجل الصالح* یاد می شود.^{۱۱۷} امرؤ القیس در فتوحات شرکت داشت و از فرماندهان جنگ یرموک بود. او پس از جنگ یرموک، ساکن کوفه شد.^{۱۱۸} وی در جریان ارتداد، بر دین اسلام ثابت قدم ماند^{۱۱۹} و قومش را به ثبات در اسلام فراخواند. او وفاداری خویش و خاندانش را به اسلام در اشعاری به آگاهی مسلمانان رساند.^{۱۲۰} او با اشعث بن قیس که مرتد شده بود، برخورد کرد. هم چنین در فتح نجیر در یمن شرکت کرد و عمویش را به جرم ارتداد به قتل رساند.^{۱۲۱}

شربک بن ابی اغفل بن سلمه تجیبی، یکی دیگر از افراد تأثیر گذار کندی است که همراه گروهی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد. سپس در مدینه ساکن شد و در فتح مصر در سال نوزده هجری قمری شرکت کرد.^{۱۲۲} در سال ۳۵ ه.ق، وقتی امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام به خلافت رسید، بعضی از قبایل کنده مثل تجیب و سکون به شام رفتند ولی عده زیادی از آنان به امیرالمؤمنین علیه السلام پیوستند و در جنگ جمل و صفین شرکت کردند. آنها هسته اولیه شیعه خالص را تشکیل دادند.^{۱۲۳}

لازم به توضیح است که یمن دارای سه منطقه مهم جند، صفا و حرموت بود که بیشتر اهالی حرموت را کندیان تشکیل می دادند. آنان پس از قتل عثمان، گرایش

شیعی داشتند و جَنَد و صنعا دارای مذهب عثمانی بودند.^{۱۲۴} در کوفه به ویژه در عصر خلافت امیر مؤمنان علیه السلام، قبایل کنده، قضاعه و حضرموت با هم جمع شدند و نیروی مقتدر یمنی را تشکیل دادند. سیادت یمنی‌ها با دو قبیله کنده و بجیله بود که کنده به رهبری اشعث دارای موقعیت برتر و مسلطی بودند.^{۱۲۵} آنها در حوادث کوفه و جهان اسلام حضور مقتدر و مؤثری داشتند. ارتباط سببی کنديان با خلیفه نخست^{۱۲۶} و سوم، هم‌چنین با امام حسن مجتبی علیه السلام می‌توانست در اقتدار آنها مؤثر باشد.

نقش کنديان در حادثه کربلا

یکی از حوادث مهم و تأثیرگذار عراق، حادثه با عظمت کربلا بود که هر کدام از قبایل با حضور در یکی از طرف‌های درگیر، مواضع مذهبی و سیاسی خود را مشخص کردند. قبیله کنده با توجه به جمعیت فراوانی که داشت، در حوادث مهم مورد توجه والیان عراق بود. از این رو در حادثه کربلا، کنديان در هر دو جبهه، حضور فعال داشتند.

به عنوان نمونه، عبیدالله بن عمرو کندي^{۱۲۷} از افراد برجسته و تأثیرگذار شهر کوفه است که در جنگ‌های امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام حاضر بود. او فرمانده نیروهای کنده و ربیع در قیام مسلم بود. وی در روز قیام مسلم، پرچمدار او بود. مسلم در آخرین لحظات قیام، پس از خواندن نماز مغرب، قیام خود را از محله کنديان آغاز کرد تا مورد حمایت آنان واقع شود.^{۱۲۸}

هم‌چنین، فرمانده مقابله با مسلم هم، فردی از کنديان به نام محمد بن اشعث کندي بود. محمد بن اشعث بن قیس کندي مورد اعتماد بنی‌امیه بود. او پیش از آمدن مسلم به کوفه، خبر آمدن مسلم را به یزید گزارش کرد و علاوه بر آن، فرمانده نیروهای دستگیر کننده مسلم بن عقیل بود. او در کشتن امام حسین علیه السلام شرکت داشت. با این که کنديان زیادی تحت امر عبیدالله بن زیاد بودند اما از ترس عدم همراهی آنها با ابن اشعث و تمایل کنديان به مسلم بن عقیل، نزدیک هفتاد نفر از قیسیان، همراه محمد بن اشعث برای دستگیری مسلم بن عقیل فرستاده شدند.^{۱۲۹} البته، محمد بن اشعث در نهایت از جنگ با

مسلم عاجز ماند و با امان دادن، او را دستگیر کرد.^{۱۳۰}

محمد بن اشعث بن قیس کندی در کربلا حضور داشت و از افراد سرشناس سپاه ابن زیاد بود. او با طرح پرسشی از امام علیه السلام سعی کرد، منکر فضائلی شود که امام حسین علیه السلام به سبب نزدیکی با رسول خدا صلی الله علیه و آله دارا بود.^{۱۳۱} پس از قیام مختار، محمد بن اشعث کندی به بصره گریخت و به تحریک مصعب بر ضد مختار پرداخت. او در نهایت در جنگ مصعب با مختار در سال ۶۷ه.ق به دست نیروهای مختار به هلاکت رسید.^{۱۳۲}

ام قحافه، خواهر ابوبکر، پیش از اشعث بن قیس، همسر ابوامیه بود و از او دختری متولد شد که آن دختر با عبدالله بن زبیر ازدواج کرد.^{۱۳۳} به همین سبب آل اشعث علاوه بر خاندان معاویه با آل زبیر، ارتباطی تنگاتنگ داشتند.

قیس بن اشعث بن قیس، یکی دیگر از کندیان و اشراف کوفه بود که در کربلا حضور داشت. امام حسین علیه السلام او را با اهل خیانت، مکر و حيله معرفی کرد. هنگامی که امام علیه السلام شهید شد، پیراهن آن حضرت علیه السلام را به عنوان غنیمت برداشت و از این رو به قیس قَطیفه شهرت یافت.^{۱۳۴} خیانت از مهم‌ترین ویژگی‌های خانواده اشعث بود. چنان که اشعث در بین کندیان به خیانت شهره بود. بنابراین به سبب خیانت هایش به او لقب عرف النار دادند.^{۱۳۵} خیانت‌های مکرر اشعث به کندیان در منابع تاریخی آمده است.^{۱۳۶}

هم‌چنین، کسی که نامه عبیدالله بن زیاد را درباره در تنگنا قرار دادن امام حسین علیه السلام و اصحابش در سرزمینی خشک و دور از آب به دست حر رساند، فردی از کندیان به نام مالک بن نسیر کندی بود. در مقابل شخصی که مالک بن نسیر کندی را به جهت خدمت به عبیدالله سرزنش کرد، شخص دیگری از کندیان به نام ابوالشعثاء یزید بن زیاد مهاصر کندی بود.^{۱۳۷}

مالک بن النسیر کندی از کندیانی است که در کربلا به امام علیه السلام حمله کرد و پیش از هر اقدامی به امام علیه السلام دشنام داد. او در آخرین لحظاتی که امام علیه السلام زخمی و بی تاب شده

بود، بر سر آن حضرت علیه السلام شمشیر زد، به طوری که کلاه آن حضرت علیه السلام را شکافت و شمشیر بر سر امام علیه السلام فرود آمد و کلاه خود حضرت علیه السلام را پر از خون کرد. امام حسین علیه السلام، او را نفرین کرد و فرمود:

با این دست نه غذایی بخوری و نه آبی بیاشامی و خداوند تو را با ظالمان

محشور کند.

او پس از واقعه کربلا در فقر و بدبختی به سر می‌برد تا به دستور مختار، دست و پایش قطع شد و به هلاکت رسید.

پنج نفر از شهدای کربلا از کندیان بودند، اما در مقابل، تعدادی از کندیان در سپاه عبیدالله بودند. پس از شهادت امام علیه السلام و یارانش، هفده سر از شهدای اصحاب سیدالشهدا علیه السلام را کندیان به رهبری قیس بن اشعث، نزد عبیدالله بن زیاد بردند.^{۱۳۸} با این وجود، پس از شهادت امام علیه السلام تعداد زیادی از کندیان از حضور در سپاه عبیدالله پشیمان شدند و در قیام مختار شرکت کردند. آنها در سال ۶۶ ه.ق به فرماندهی اسودبن جوادکندی با عبیدالله بن زیاد، والی مروان جنگیدند و در حوادث سال ۷۶ ه.ق به فرماندهی عبدالرحمان بن محمد اشعث مشارکت کردند و بر ضد حجاج شوریدند.^{۱۳۹} همین طور تا آخر دوره بنی امیه در حوادث مهم سهمیم بودند.

اشعث بیش از این به کمک یاران یمنی خود، حکمیت را بر امام علیه السلام تحمیل کرد و پس از شهادت امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام در فروپاشی لشکر امام حسن مجتبی علیه السلام نقش مهمی ایفا کرد. او پس از جنگ نهروان از اطاعت امام علیه السلام سرباز زد و نیروهایش را به کوفه برگرداند.^{۱۴۰} امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام در جواب اعتراض اشعث، او را به شدیدترین شکل لعن کرد.^{۱۴۱} ابن ابی الحدید، اشعث را از منافقان لشکر امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام معرفی می‌کند و بیشتر گرفتاری لشکر آن حضرت علیه السلام را از ناحیه اشعث می‌داند.^{۱۴۲}

شخصیت‌های برجسته کنده و نقش آنان در حوادث

اولین نشانه قدرت قبایل عرب، قدرتمندی مردان برجسته هر قبیله است. به طور معمول، قبایل عرب در کنار افراد برجسته خود می توانستند، مدیریت حوادث را در دست گیرند و نسبت به قبایل دیگر به موقعیت برتری دست یابند و گاه رهبری قبایل دیگر را به دست بگیرند.

قبیله کنده به سبب وجود شخصیت‌های برجسته خود در سلسله مراتب اجتماعی دوران جاهلی دارای شرافت اجتماعی بالایی بود تا جایی که مرتبه شرافت پادشاهان کنده را پس از هاشم بن عبدمناف در میان قریش، زراه تمیم، حذیفه فزاری و ذوالجدین شیبیان قرار می دادند.^{۱۴۳} پس از ظهور اسلام، کنده دارای شخصیت‌های متضادی بود که در سرنوشت مسلمان‌ها بسیار تأثیر گذاردند. بعضی از این شخصیت‌ها عبارت هستند از:

۱ - حجر آکل المرار که یکی از مشهورترین امیران کنده در قرن پنجم میلادی و ملقب به آکل المرار بود که توانست سیادتش را بر قبایل شمالی نجد تحمیل کند. او نفوذ خویش را تا یمامه و مرز قلمرو منذر گستراند و دو قبیله بکر و تغلب را به اطاعت درآورد. حجر از قبیله بنوهند معروف به بنومالک بن حارث بن معاویه بود. پس از وی، پسرش عمرو ملقب به مقصور، جانشین پدر شد. در دوران پادشاهی او بکر و تغلب پیمان شکستند و جنگ چهل ساله ای بین دو قبیله شعله ور شد که به حرب البسوس معروف گردید. پس از عمرو پسرش، حارث روی کار آمد. در زمان او، دولت کندیان به اوج عظمت خود رسید، قبایل نجد مطیع وی شدند، بکر و تغلب به او پناه بردند و او پسران خویش را به حکومت اطراف گمارد.^{۱۴۴}

شهرت فرزندان آکل المرار به حدی بود که ابوسفیان در سفر به یمن، بنوعبدمناف را فرزندان آکل المرار کنده می نامید تا مشکلی برای وی پیش نیاید، اما رسول خدا ﷺ این نسبت را رد کرد.^{۱۴۵}

۲. أشعث بن قیس کنده از شخصیت‌های اثر گذار و برجسته کنده در پیش و پس از

اسلام بود. او آخرین پادشاه از اقیال کنده در جاهلیت بود.^{۱۴۶} یک چهارم غنایم حضرموت به او اختصاص داشت.^{۱۴۷} پس از اسلام مانند پادشاهان می زیست و هنگامی که خدمت رسول خدا ﷺ مشرف شد، لباس های حریر زربفت بر تن داشت.^{۱۴۸} او نخستین کسی بود که سوار بر اسب می شد و مردم به دنبال او حرکت می کردند.^{۱۴۹}

اشعث در سال دهم هجری قمری به همراه وفد کِنْدیان نزد رسول خدا ﷺ آمد و مسلمان شد^{۱۵۰}، اما بعد از رحلت پیامبر ﷺ در یمن مرتد گردید. او پس از مدتی درگیری با نیروهای مسلمان، اسیر شد. ابوبکر، اشعث را بخشید و خواهرش، ام فروه را به ازدواج وی درآورد. بعدها ابوبکر اظهار پشیمانی می کرد و می گفت:

کاش! همان موقع که اشعث اسیر شده بود، او را می کشتم.^{۱۵۱}

قبل از این، رسول خدا ﷺ، قصد داشت با زنی از قبیله کنده به نام جونیه ازدواج کند. حضرت ﷺ، ابواسید را برای آوردن او به خانه پیامبر ﷺ مأمور کرد، ولی با دسیسه ای که برخی زنان آن حضرت ﷺ انجام دادند، رسول خدا ﷺ ابواسید را مأمور بازگرداندن جونیه به نزد خانواده اش کرد.^{۱۵۲}

اشعث در جنگ قادسیه شرکت کرد.^{۱۵۳} او در زمان عمر، یکی از فاتحان شهرهای ایران بود. عثمان ولایت آذربایجان را به او داد و دختر اشعث را به ازدواج پسرش درآورد.^{۱۵۴} امیرالمؤمنین حضرت علی ﷺ در دوران خلافت خویش، او را عزل کرد. امام حسن ﷺ داماد اشعث شد. اشعث به جهت این عزل، نسبت به آن حضرت ﷺ کینه در دل داشت. او در صفین به همراه یاران یمنی خود برحکمیت ابوموسی تأکید کرد و به غیر حکمیت ابوموسی راضی نشد و کینه خود را آشکار کرد.^{۱۵۵} اشعث به همدستی با قاتل امیرالمؤمنین حضرت علی ﷺ متهم است. آن حضرت ﷺ بارها اشعث را در قنوت نماز خود، لعن کرده است.^{۱۵۶}

۳. اَکَیْدِر بن عبدالملک بن عبدالحی کِنْدی، شخصیت دیگری از کِنْدیان بود. اکیدر

لقب پادشاه دومة الجندل بود. او از قوم کنده و مسیحی بود^{۱۵۷} و در دومة الجندل دارای دژی استوار بود و به شکار حیوانات علاقه داشت.^{۱۵۸} تجار عرب، از ظلم و ستم اکیدر بن عبدالملک به رسول خدا ﷺ شکایت کردند و خالد بن ولید، اکیدر را به دستور رسول خدا ﷺ سرکوب کرد.^{۱۵۹}

۴. ابوشمر بن قیس کنندی از بزرگان و شاعران تأثیر گذار عصر جاهلیت و اسلام بود.^{۱۶۰}

۵. ابوقرّة بن معاویه کنندی، فردی شریف بود و بر رسول خدا ﷺ وفد فرستاد.^{۱۶۱} او راوی حدیث سلمان فارسی است.^{۱۶۲} وی از افراد تأثیر گذار بر حوادث کوفه است که فرزندش به نام عمرو به گزارش ابن سعد^{۱۶۳}، پس از شریح، قاضی کوفه شد.^{۱۶۴} برخی، او را عهده دار قضاوت کوفه از سوی حجاج می‌دانند.^{۱۶۵}

۶. عبدالله بن سام کنندی از دیگر شخصیت های بزرگ کنده بود که پیش از اسلام از یمن به مدینه آمد و با زنی از یهود بنی قریظه ازدواج کرد^{۱۶۶} و از علمای یهود شد.^{۱۶۷} او پس از ظهور اسلام، خدمت رسول خدا ﷺ رسید و مسلمان شد.^{۱۶۸} عبدالله در عصر خلیفه دوم از شخصیت های تأثیر گذار بر خلیفه بود. عمر به هنگام فراخوانی لشکر، او را هم فرا می‌خواند این امر نشان دهنده تأثیر او در حوادث عصر خلیفه دوم است.^{۱۶۹} او اخباری را از کتاب یهود درباره خلقت زمین، بهشت، جهنم و جزای روز قیامت نقل می‌کرد.^{۱۷۰} عمر بن خطاب از او درباره ویژگی های رسول خدا ﷺ در تورات پرسید و او صفات آن حضرت ﷺ را از کتاب بنی هارون چنین توصیف کرد:

نام او احمد و از فرزندان اسماعیل علیه السلام است که به دین حنفیه که دین

ابراهیم علیه السلام است ظهور می‌کند و هنگام شست و شو از ازار می پوشد. او آخرین

فرستاده و پیامبر خدا است.

۷. حارث بن عَفِيف كِنْدِي از تیره بنوجبله بن عدی از قبیله كِنْدَه بود.^{۱۷۱} پدرش، عَفِيف بن معدیکرب كِنْدِي از صحابه به شمار می‌رفت. او روایت معروف نماز خواندن پیامبر ﷺ و علی علیه السلام و خدیجه علیها السلام را در اوایل بعثت و هنگامی که کسی قبل از آنان اسلام نیاورده بود، نقل می‌کند.^{۱۷۲}
۸. حارث بن معاویه سَكُونِي از سَكُون، کنده بود. وی در عصر جاهلی با بنی هاشم هم‌پیمان شد. در زمان صلح امام حسن (علیه السلام) در کوفه درگذشت و امام حسن علیهما السلام بر او نماز خواند.^{۱۷۳}
۹. ثور بن مالک كِنْدِي از یاران معاذ بن جبل در یمن بود. هنگامی که معاذ خبر رحلت پیامبر ﷺ را شنید، ثور را جانشین خود بر کنده کرد. وی در زمان ارتداد کندی‌ها، خطبه ای خواند و آنان را بر ادامه راه رسول خدا ﷺ ترغیب نمود، ولی از او نپذیرفتند.^{۱۷۴}
۱۰. امرؤ القیس بن عابس كِنْدِي از شعرای تأثیر گذار کنده بود.^{۱۷۵} او با عبارت «کان الرجل الصالح» یاد شده است. او در جریان ارتداد، بر دین اسلام ثابت قدم بود و قوم خویش را به ثبات در اسلام فرامی‌خواند.^{۱۷۶} هم‌چنین، وفاداری خویشاوندانش را در اشعاری به آگاهی ابوبکر و مسلمانان رساند و با اشعث بن قیس که مرتد شده بود، جنگید.^{۱۷۷} او در فتح نجیر در یمن که مرتدان را محاصره کرده بودند، شرکت کرد. هنگامی که عمویش از حصار خارج شد، امرؤ القیس به سوی او رفت تا وی را بکشد. عمویش به او گفت که *وای بر تو! می خواهی مرا بکشی؟ من عمومی تو هستم!* امرؤ القیس به او پاسخ داد: *أنت عمی، والله عز وجل ربی.*^{۱۷۸} او در فتوحات از فرماندهان جنگ یرموک بود.^{۱۷۹}
۱۱. شُرَیح بن مُرَّة بن سلمه كِنْدِي و هم تیره ای حُجْر بن عدی بن ربیعہ است.^{۱۸۰} به سبب سرودن شعری به او، شرح بن مکدّد می‌گویند. مضمون این شعر او عبارت است از:
با اصرار از من بخواهید که من آن چه در سختی و آسانی به دست آورده‌ام،

خواهم بخشید.^{۱۸۱}

شریح انسانی بخشنده بود. او از افرادی بود که خود به خدمت رسول خدا ﷺ شرفیاب شدند. آن گاه که اشعث بن قیس، حاکم آذربایجان از سوی عثمان بود او را حاکم بخش هایی از آذربایجان کرد.^{۱۸۲}

۱۲. جبَلَة بن ابی کُرَیب بن قیس کِنْدی از دیگر شخصیت های کندی است. او خدمت رسول خدا ﷺ رسید. نام او در دیوان، در فهرست کسانی بود که دو هزار و پانصد درهم سهم داشتند.^{۱۸۳}

۱۳. شَطْب مَمْدُود کِنْدی نزد رسول خدا ﷺ رفت و پس از معرفی خود به عنوان کسی که تمام گناهان را انجام داده است و از هیچ گناهی نگذشته است، از پیامبر ﷺ پرسید:

آیا برای چنین فردی راه بازگشت هست؟

رسول خدا ﷺ پس از شنیدن بیان شهادتین از شطب، فرمود:

بله کارهای خیر انجام بده و بدی ها را ترک کن که خداوند تمام اعمال تو را

خیر قرار می دهد.

او پس از شنیدن سخنان پیامبر ﷺ به طور مداوم. الله اکبر گفت تا از آنجا دور شد.^{۱۸۴} متن خبر مربوط به شطب، حکایت از آن دارد که شطب ممدود مرتکب جنایاتی شده بود و اموال حاجیان را در راه مکه غارت می کرده است. او بعدها به شام رفت و در آن جا ساکن شد.^{۱۸۵}

۱۴. حجر بن عدی کندی در سال ۴۱ ه.ق، وقتی مغیره والی کوفه شد، معاویه از وی خواست با شدت تمام دشنام به امیرالمؤمنین حضرت علی ﷺ را رواج دهد، بر ضد او و پیروانش تبلیغ کند، عیب جویی بر یاران امیرالمؤمنین حضرت علی ﷺ را فراموش نکند و بر شدت مبارزه خود به منظور تحقیر، خفت و عیب جویی از شخصیت امیرالمؤمنین

حضرت علی علیه السلام و پیروانش را افزایش دهد و سرانجام درباره پاک‌دامنی‌های عثمان و هوادارانش تبلیغ کند.^{۱۸۶}

بنابراین، مغیره از عیب‌جویی بر یاران علی علیه السلام و ناسزاگویی به آن حضرت علیه السلام دریغ نکرد. حجر نتوانست این شرایط را تحمل کند و با شنیدن این سخنان گفت:

شما خود چنین هستید، پس خدا شما را مذمت و لعن کند.^{۱۸۷}

هم‌چنین گفت:

شهادت می‌دهم کسی را مذمت می‌کنید که سزاوار تمجید است و فضیلت

گفتن و آن کسی را تمجید می‌کنید که سزاوار مذمت است.

مغیره در مدت حدود ده سال حکومت خویش، بر این روش عمل کرد. او در اواخر عمرش بر منبر رفت و مدح عثمان کرد و بر امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام و یارانش عیب گرفت. حجر با شنیدن یاهوهای مغیره برخاست و با صدای رسا و بلند، به طوری که افراد بیرون می‌شنیدند، گفت:

از بس پیر و خرفت شده‌ای نمی‌دانی چه می‌گویی. بگو مقرری‌های ما را

که از ما منع کرده‌ای، بدهند.

در این هنگام بیش از سی و دو نفر از جمعیت مسجد، حجر را تأیید کردند. ثقفیان بر مغیره خرده گرفتند که چرا اجازه می‌دهی حجر با تو چنین سخن بگوید؟ مغیره گفت:

به خدا او را به کشتن داده‌ام، پس از من حاکمی می‌آید که با او مدارا

نمی‌کند.^{۱۸۸}

با مردن مغیره در سال ۵۱ ه.ق، کوفه به امارت زیاد بن ابیه ملحق شد.^{۱۸۹} حجر آشکارا با یاران خود، معاویه را در مسجد لعن می‌کرد. زیاد بن ابیه از بصره به کوفه آمد و درباره حجر به معاویه، نامه نوشت. سپس، سران قبایل را جمع کرد و با تهدید و تطمیع، آنها را

وادار کرد علیه حجر شهادت بدهند. یکی از شاهدان، ابوبرده پسر ابوموسی اشعری بود^{۱۹۰} که به کفر حجر شهادت داد و دیگران امضا کردند. سپس زیاد، حجر را نزد معاویه فرستاد و معاویه، او را به شهادت رساند.^{۱۹۱}

هنگامی که عده ای علیه حجر شهادت دادند، شریح بن حارث کندی قاضی غایب بود. زیاد از طرف او، نامه ای نوشت و علیه حجر شهادت داد. وقتی شریح از کار زیاد مطلع شد به معاویه نوشت:

شهادت من این است که حجر مسلمانی باعفت، نمازگزار، اهل زکات و

روزه است، حج و عمره می گزارد، امر به معروف و نهی از منکر می کند، خون

و مال او حرمت دارد و سابقه او در اسلام زیاد است.^{۱۹۲}

۱۵. ارقم بن عبدالله کندی یکی از شش یار حجر بود که همراه او به شهادت رسید.^{۱۹۳}

۱۶. شریح بن حارث کندی قاضی کوفه، عثمانی مذهب بود^{۱۹۴} و برای یاری و

کمک رسانی به عثمان بسیار تلاش کرد.^{۱۹۵} امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام می خواست او

را از منصب قضا عزل کند، ولی به خاطر جایگاه او در نزد یمنی ها و مردم کوفه این کار

را نکرد.^{۱۹۶} مختار می خواست او را قاضی کوفه کند، ولی او، خود را بیمار نشان داد و

اصحاب مختار به وی گفتند که او عثمانی مذهب و از مخالفان شیعیان امیرالمؤمنین

حضرت علی علیه السلام است.^{۱۹۷}

شخصیت های دیگر از کندیان مانند شیب بن غالب بن أسید کندی^{۱۹۸}، شجرة

الکندی^{۱۹۹}، ابومریم کندی بودند که اخباری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می نمودند و خلفا به

ایشان توجه می کردند. ابومریم کندی در بیت المقدس، همراه خلیفه دوم بود و در

بیت المقدس نماز گزارد.^{۲۰۰} عبدالله بن قیس تراغمی سکونی (تراغم بطنی از سکون کنده

است)^{۲۰۱} شخصیت دیگری از کندیان بود که جاهلیت و اسلام را درک کرد. او از یاران

معاذ بن جبل و مصاحب او بود و از طریق او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حدیث نقل می کرد.^{۲۰۲}

نتیجه‌گیری

قبایل عرب با گرایش‌های مختلف در حوادث صدر اسلام دارای نقش‌های مهمی بودند. نوع گرایش قبایل در تحقق اهداف خلفا مؤثر بود و خلفا کارهایی را که قادر به انجام دادن آن در سطح وسیعی نبودند به کمک قبایل انجام می‌دادند. اعضای قبایل فاقد اراده لازم سیاسی بودند و رئیس قبیله، نقش آنان را در حوادث تعیین می‌کرد. قبیله کنده به سبب برخورداری از موقعیت ممتاز اجتماعی و سیاسی در دستگاه خلافت نقش آفرین بود و به لحاظ گرایش خاص سیاسی، خلل زیادی در خلافت امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام ایجاد کرد. آنان در دوره بنی امیه، ضربه‌های زیادی به خاندان رسالت وارد کردند.

دست‌آورد این مقاله، تبیین عرصه‌های فعالیت این قبیله در دوران خلفا و حوادث مهم قرن اول هجری است. این مقاله با بررسی موقعیت تاریخی - سیاسی و بطون مهم قبیله کنده، عرصه‌های فعالیت این قبیله را مشخص کرده است. از نگاه تاریخی، کندیان از قبایل مهم یمن بودند. آنان بطون فراوان و حکومت منظمی داشتند و حوزه نفوذشان محدود به یمن نبود. کندیان در جاهلیت، علاوه بر ارتباط با قریش و بنی هاشم با دیگر ادیان آسمانی در ارتباط بودند. موقعیت ممتاز اجتماعی رجال برجسته کنده در جاهلیت موجب تأثیر گذاری آنان در حوادث پس از اسلام شد.

پی‌نوشت‌ها

۱. ابو عبید قاسم بن سلام، کتاب النسب، تحقیق مریم محمد خیرالدرع، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۰ه.ق، ص ۳۰۴؛ فلقشندی، نه‌ایته الارب، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۰ه.ق، ص ۳۶۶؛ مسعودی، مروج الذهب، به کوشش مفید محمد، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا، ج ۲، ص ۴۴.
۲. ابن حزم، جمهرة انساب العرب، به کوشش گروهی از علماء، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ه.ق، ص ۴۲۵؛ جوادعلی، المفصل فی تاریخ العرب، بیروت: دار العلم للملایین، بی تا، ج ۴، ص ۴۶۴؛ محمد بن احمد حجری، مجموع بلدان الیمن و قبائله، صنعاء: دارالحکمة، ۱۴۱۶ه.ق، ص ۶۶۶.
۳. احمدحسین شرف الدین، دراسات فی أنساب قبائل الیمن، ریاض: بی نا، ۱۴۰۵ه.ق، ص ۷۱.
۴. ابن درید، الاشتقاق، به کوشش عبدالسلام، بیروت: دار الجیل، ۱۴۱۱ه.ق، ص ۳۶۲.
۵. کتاب «صفة جزيرة العرب» اطلاعات جالبی درباره بلاد قبایل، از جمله قبیله کنده جمع آوری کرده است. کتاب او یکی از منابع مهم شناخت قبایل شبه جزیره است که علاوه بر نقل مطالب گوناگون، اطلاعات خویش را به آن افزوده است.
۶. عبدالعزیز سالم، تاریخ العرب قبل الاسلام، اسکندریه: شباب الجامعه، ۲۰۰۸م، ج ۳، ص ۳۱۵ - ۳۱۹.
۷. حسن بن احمد بن یعقوب همدانی، صفة جزيرة العرب، تحقیق محمد بن علی اکوع، بغداد: بی نا، ۱۹۸۹ه.ق، ص ۱۶۶-۱۶۹.
۸. همان.
۹. عمر رضا کحاله، معجم قبائل العرب، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۹۹۹.

۱۰. حسن بن احمد بن یعقوب همدانی، پیشین، ص ۱۶۸.
۱۱. همان، ص ۸۸.
۱۲. همان، ص ۱۶۷.
۱۳. همان، ص ۸۸.
۱۴. ابن حزم، پیشین، ص ۴۲۸؛ ابن داود الدینوری، *الاخبار الطوال*، به کوشش عبدالمنعم، قم: الرضی، ۱۴۱۲ه.ق، ص ۱۷۵؛ احمد حسین شرف‌الدین، پیشین، ص ۷۲؛ محمد بن احمد بن عمر، *ادوار تاریخ الحضرمی*، جده: مکتبه الارشاد، بی تا، ص ۵۸.
۱۵. طبری، *تاریخ الرسل و الملوک*، به کوشش محمد ابوالفضل، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا، ج ۵، ص ۶۰؛ ج ۳، ص ۴۰۶.
۱۶. محمد بن احمد بن عمر، پیشین، ص ۵۸.
۱۷. حنا الفخوری، *تاریخ ادبیات زبان عربی*، ترجمه عبد الحمید آیتی، تهران، بی تا، ۱۳۸۱، ص ۵۵.
۱۸. بقره (۲) آیه ۱۳۵؛ نحل (۱۶) آیه ۱۲۳.
۱۹. حج (۲۲) آیه‌های ۳۰، ۳۱.
۲۰. بقره (۲) آیه ۶۲.
۲۱. عبدالرحمن عبدالواحد، *الیمن فی صدر الاسلام*، دمشق: دارالفکر، ۱۴۰۸ه.ق، ص ۵۹.
۲۲. ابن حبیب، *المحبر*، به کوشش ایلزه لیختن شتیتر، بیروت: دار الآفاق الجدیده، بی تا، ص ۳۱۸؛ ابن حزم، پیشین، ص ۴۹۳.
۲۳. یاقوت الحموی، *معجم البلدان*، بیروت: دار صادر، ۱۹۹۵م، ج ۲، ص ۶۷؛ عمر رضا کحاله، پیشین، ج ۳، ص ۱۰۰۰.

٢٤. احمد بن يعقوب، تاريخ اليعقوبي، بيروت: دار صادر، ١٤١٥هـ.ق، ج ١، ص ٢٥٦؛ عبدالرحمن عبدالواحد، پيشين، ص ٦٣.
٢٥. طبري، پيشين، ج ٣، ص ٤٨٥؛ زرکلی، الاعلام، بيروت: دارالعلم للملایين، ١٩٩٢م، ج ٢، ص ٣٣٣.
٢٦. ابن قتيبه، المعارف، تصحيح ثروت عكاشه، مصر: دارالمعارف، بی تا، ص ٦٢١؛ ابن حبيب، پيشين، ص ١٨٥؛ يعقوبي، پيشين، ص ٢٥٧.
٢٧. ابن سعد، الطبقات الكبرى، به كوشش محمد عبدالقادر، بيروت: دار الكتب العلميه، ١٤١٨هـ.ق، ج ٥، ص ٥٨.
٢٨. ابن حجر العسقلاني، الاصابه، به كوشش على معوض و عادل عبدال موجود، بيروت: دارالكتب العلميه، ١٤١٥هـ.ق، ج ١، ص ٥٢٢؛ ج ٧، ص ٢٩٦.
٢٩. ابن حبان، الثقات، بی جا: الكتب الثقافيه، ١٣٩٣هـ.ق، ج ٤، ص ٩٨؛ ابن عبدالبر، الاستيعاب، به كوشش على معوض و عادل عبدال موجود، بيروت: دار الكتب العلميه، ١٤١٥هـ.ق، ج ٦، ص ٢٦٨.
٣٠. ابن حجر، پيشين، ج ٦، ص ٥٩؛ ابن حبان، پيشين، ج ٤، ص ٩٨.
٣١. ابن سعد، پيشين، ج ١، ص ٢٦٧.
٣٢. ابن اثير، الكامل في التاريخ، بيروت: دار صادر، ١٣٨٥هـ.ق، ج ٢، ص ٢٨١؛ المجلسي، بحار الانوار، بيروت: دار احياء التراث العربي، ١٤٠٣هـ.ق، ج ١٨، ص ١٣٦.
٣٣. عبدالرحمن عبدالواحد، پيشين، ص ٤٣.
٣٤. ابن حزم، پيشين، ص ٤٢٦؛ ابن سلام ابی عبید، پيشين، ص ٣٠٥؛ ابن دريد، پيشين، ص ٣٦٤.
٣٥. ابن سلام، پيشين، ص ٣٠٦.
٣٦. ابن حزم، پيشين، ص ٤٢٨.

۳۷. قاسم بن سلام، پیشین، ۳۰۸؛ ابن حزم، پیشین، ص ۴۲۷؛ احمد بن عبد ربه، *العقد الفرید*، به کوشش الایبیری، بیروت: دار الکتب العربی، بی تا، ج ۳، ص ۳۵۸
۳۸. ابن خلدون، *تاریخ ابن خلدون*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۱ ه.ق، ج ۲، ص ۲۷۶.
۳۹. ابن حزم، پیشین، ص ۴۳۱؛ ابن سلام، پیشین، ص ۳۱۰؛ طبری، پیشین، ج ۳، ص ۲۳۱.
۴۰. ابن خلدون، پیشین، ج ۲، ص ۲۷۶.
۴۱. جواد علی، پیشین، ص ۳۸۲؛ احمد حسین شرف الدین، پیشین، ص ۷۳.
۴۲. در نظام ارباع، کل قبایل کوفه به چهار قسمت اهل مدینه، تمیم و همدان، ربیع و کنده و مذحج و اسد تقسیم می شدند. فرماندهانی که زیاد برای ارباع انتخاب کرده بود به ترتیب عبارت بودند از: عمرو بن حرث، خالد بن عرفطه، قیس بن ولید و ابو بردة بن ابوموسی اشعری.
۴۳. قبل از بنیان نهادن شهر کوفه، قبایل مختلفی در فتوحات شرکت داشتند. این قبایل در جنگ تحت نظام اعشار اداره می شدند. به این معنا که سعد بن ابی وقاص، لشگر خود را به ده قسمت تقسیم می کرد و برای هر قسمت فرماندهی انتخاب می نمود و در هر قسمت که به نام عشر خوانده می شد، دو یا چند قبیله یا تیره هایی از قبایل مختلف، فعالیت می کردند.
- پس از شهرنشین شدن لشگریان، «سعد» به دستور عمر بن خطاب، نظام اسباع را به جای نظام اعشار در کوفه تأسیس کرد. به این ترتیب که از نسب شناسان عرب دعوت کرد، قبایل و تیره هایی را که به هم نزدیک بودند در یک گروه قرار دهند. او کل جمعیت عرب کوفه را به هفت قسمت تقسیم کرد. هر قسمت به نام سبع خوانده می شد و برای هر سبع، فرماندهی تعیین شد (نعمت الله صفری فروشانی، مردم شناسی کوفه، مشکوة، شماره ۵۳، زمستان ۵۷، ص ۲۹-۳۰).
۴۴. همان.
۴۵. طبری، پیشین، ج ۳، ص ۳۷۱؛ ابن درید، پیشین، ص ۳۶۴؛ قلشندی، احمد بن علی،

نهاية الارب، بيروت: دارالكتاب العلمي، ١٤٠٠هـ. ق، ص ٥٠؛ ابن حزم، پیشین، ص ٤٢٩ — ٤٣١؛ البلاذري، فتوح البلدان، به كوشش محمد رضوان، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٣٩٨هـ. ق، ج ١، ص ٤٨ و ٥٢.

٤٦. عبدالعزيز سالم، پیشین، ص ١٠١ — ١٠٦.

٤٧. ابن حزم، همان، ص ٣٥٩ و ٤١١؛ عبدالعزيز سالم، پیشین، ج ١، ص ٥٩٠.

٤٨. همان، ص ١١٢ — ١١٣؛ همان ج ٢، ص ٥٣٠، ٥٩٨.

٤٩. عبدالعزيز سالم، پیشین، ج ٣، ص ٣١٥ — ٣٢٥.

٥٠. همان، ج ٢، ص ٥٢٥؛ ج ١، ص ٥٩٠.

٥١. شوقي ضيف، تاريخ ادبي عرب، ترجمه عليرضا ذكاوتي، تهران: اميركبير، ١٣٦٤، ص ١٤٧.

٥٢. عبدالعزيز سالم، پیشین، ج ٢، ص ٤٣٢.

٥٣. همان، ج ١، ص ٥٩٠.

٥٤. محمد بن احمد بن عمر، پیشین، ص ٥٧ — ٥٩.

٥٥. عبدالعزيز سالم، پیشین، ج ٣، ص ٣٧٨؛ ابن خلدون، پیشین، ج ٢، ص ٢٧٦.

٥٦. ابن الجوزي، المنتظم، به كوشش محمد عبدالقادر و ديگران، بيروت: دار الكتب العلمية،

١٤١٢هـ. ق، ج ٣، ص ١٦؛ ابن سعد، پیشین، ج ١، ص ١٦٨؛ طبري، پیشین، ج ٢، ص ٣١٢؛ عمر بن شبه

نميري، تاريخ المدينة المنورة، تحقيق حبيب محمود احمد، قم: دارالفكر، ١٤١٠هـ. ق، ص ٤٣١.

٥٧. عمر رضا كحاله، پیشین، ص ١٠٠.

٥٨. ابن هشام، السيره النبويه، تحقيق مصطفى سقا و ديگران، بيروت: دار احياء التراث العربي،

بی تا، ج ٢، ص ٦٦؛ ابن سعد، پیشین، ج ١، ص ١٦٦.

۵۹. ابن هشام، پیشین، ج ۴، ص ۱۰۰۶؛ ابن شبه، پیشین، ج ۲، ص ۵۴۳-۵۴۶؛ ابن سعد، پیشین، ج ۱، ص ۳۲۸.
۶۰. جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه: جواهرکلام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۳، ج ۱، ص ۶۰.
۶۱. ابن ابی عاصم، الآحاد و المثانی، به کوشش باسَم فیصل، ریاض: دار الدرایه، ۱۴۱۱ ه.ق، ج ۴، ص ۲۶۶؛ متقی هندی، کنز العمال، تحقیق بکری حیانی و صفوة السقاء، بیروت: مؤسسه الرسالة، بی تا، ج ۱۲، ص ۹۰.
۶۲. ابن اثیر، اسد الغابه، به کوشش علی معوض و عادل عبدال موجود، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ه.ق، بی تا، ج ۱، ص ۵۰۸؛ ابن حجر، پیشین، ج ۱، ص ۵۶۳.
۶۳. ابن کلبی، نسب، پیشین، ص ۹۲.
۶۴. همان، ص ۱۲۱.
۶۵. ابن یونس، عبد الرحمن، تاریخ المصری، تحقیق عبد الفتاح فتحی عبد الفتاح، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۱ ه.ق، ج ۱، ص ۲۳۴؛ علی بن هبة الله ابن ماکولا، الاکمال، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۱ ه.ق، ج ۶، ص ۲۸۰.
۶۶. ابن کلبی، پیشین، ص ۹۱؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۱، ص ۳۳۱؛ ابن حجر، پیشین، ج ۱، ص ۶۷۰.
۶۷. ابن حجر، همان، ج ۲، ص ۳۵.
۶۸. ابن اثیر، پیشین، ج ۷، ص ۳۶.
۶۹. ابن حجر، پیشین، ج ۷، ص ۲۸۱.
۷۰. ابن اعثم الکوفی، الفتوح، به کوشش علی شیری، بیروت: دار الاضواء، ۱۴۱۱ ه.ق، ج ۱، ص ۴۵ - ۶۵؛ عمر رضا کحاله، پیشین، ص ۱۲۵۳.

۷۱. طبری، پیشین، ج ۳، ص ۳۳۵؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۲، ص ۳۷۸ - ۳۸۳.
۷۲. ابن اعثم کوفی، پیشین، ج ۱، ص ۴۸؛ عبدالرحمن عبدالواحد، پیشین، ص ۲۵۳.
۷۳. واقدی، الرده، تحقیق یحیی الجبوری، بیروت: دار الغرب الاسلامی، ۱۴۱۰هـ.ق، ص ۱۷۱-۱۷۷.
۷۴. بلاذری، پیشین، ص ۱۰۵؛ طبری، پیشین، ج ۳، ص ۳۳۷؛ عمر رضا کحاله، پیشین، ص ۹۹۹.
۷۵. ابن اعثم کوفی، پیشین، ج ۱، ص ۴۸.
۷۶. طبری، پیشین، ج ۳، ص ۳۳۱؛ احمد بن حنبل، مسند/احمد، بیروت: دار صادر، بی تا، ج ۴، ص ۳۸۷؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایة والنهایة، به کوشش علی شیری، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸هـ.ق، بی تا، ج ۶، ص ۳۴۲.
۷۷. عبدالکریم السمعانی، الانساب، به کوشش عبدالله عمر، بیروت: دار الجنان، ۱۴۰۸هـ.ق، ج ۳، ص ۲۷۰.
۷۸. طبری، پیشین، ج ۲، ص ۵۵۰.
۷۹. همان، ج ۳، ص ۹۸؛ ابن حجر، پیشین، ج ۱، ص ۳۴۴؛ ابن خلدون، مقدمه، پیشین، ج ۲، ص ۱۰۴.
۸۰. ابن حجر، الاصابه، پیشین، ج ۱، ص ۵۹۸.
۸۱. یعقوبی، تاریخ، بیروت: دار صادر، بی تا، ج ۲، ص ۱۱؛ طبری، پیشین، ج ۳، ص ۳۳۴؛ ابن حزم، پیشین، ص ۴۲۸.
۸۲. ابن سعد، پیشین، ج ۵، ص ۸؛ ابن حزم، پیشین، ص ۴۲۸.
۸۳. واقدی، رده، ص ۱۸۴؛ بلاذری، فتوح البلدان، پیشین، ص ۱۰۶؛ ابن حزم، پیشین، ص ۴۲۸.

۸۴. طبری، پیشین، ج ۱۱، ص ۵۴۵.
۸۵. بلاذری، *انساب الاشراف*، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۴؛ طبری، پیشین، ج ۱۱، ص ۵۴۵؛ ابن‌اثیر، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۴.
۸۶. بلاذری، *انساب الاشراف*، پیشین، ص ۷۵؛ عمر رضا کحاله، پیشین، ج ۳، ص ۹۹۹؛ طبری، پیشین، ج ۲، ص ۳۴۹؛ ج ۱۱، ص ۵۴۴.
۸۷. مسیولون ماسینون، *خطط کوفه*، پیشین، ص ۱۱ - ۱۳.
۸۸. طبری، پیشین، ج ۴، ص ۴۵.
۸۹. مسیولون ماسینون، پیشین، ص ۶۴؛ هشام جیعده، *کوفه پیدایش شهر اسلامی*، ترجمه ابوالحسن سرو، مشهد: آستان قدس، ۱۳۷۳ ق، ص ۱۴۵ - ۱۴۷.
۹۰. هشام جیعده، همان، ص ۳۵۷.
۹۱. بلاذری، *فتوح البلدان*، پیشین، ص ۲۸۴.
۹۲. مجلسی، پیشین، ج ۱۰۰، ص ۴۸۳.
۹۳. حسن براقی، *تاریخ کوفه*، مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۸۸، ص ۵۳.
۹۴. طبری، پیشین، ج ۵، ص ۱۴۵.
۹۵. جبانه به معنای زمین مسطح، صاف و بی درخت است که به معنای گورستان استفاده شده است. این زمین‌ها علاوه بر این که به عنوان گورستان استفاده می‌شد، محل تجمع قبایل هم بود. (ن.ک: هشام جیعده، پیشین، ص ۳۵۴). یکی از این جبانه‌ها به جبانه کنده معروف بود و در جنوب کوفه قرار داشت که محل استفاده قبیله کنده و ربیعیه بود. جبانه از ابتکارات یمنی‌ها بود. بنابراین بیشتر جبانه به قبایل یمینی تعلق داشت. (ن.ک: همان، ص ۳۴۲).

۹۶. یعقوبی، پیشین، ص ۳۱۰.
۹۷. همان، ج ۲، ص ۱۵۱.
۹۸. ابن شاذان، الفضائل، نجف: مکتبه الحیدریه، ۱۳۸۱، ص ۴۹۶؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، به کوشش محمد ابوالفضل، بی جا: داراحیاء الکتب العربیه، ۱۳۷۸ ه.ق، ج ۴۰، ص ۶۸.
۹۹. ابن حجر، پیشین، ج ۱، ص ۶۳۱.
۱۰۰. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، به کوشش علی شیری، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۵ ه.ق، ج ۲۱، ص ۴۹۶؛ ابن حجر، پیشین، ج ۱، ص ۶۳۱.
۱۰۱. هشام بن محمد ابن کلبی، نسب معد والیمن الکبیر، تحقیق محمود فردوس العظم، دمشق: دارالیقظه، بی تا، ج ۱، ص ۸۳.
۱۰۲. همان، ص ۸۱.
۱۰۳. رک: حموی، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۷.
۱۰۴. ابن حجر، پیشین، ج ۱، ص ۶۳۱.
۱۰۵. طبری، پیشین، ج ۳، ص ۴۸۴.
۱۰۶. بلاذری، فتوح البلدان، پیشین، ج ۱، ص ۱۶۰؛ ابن حبیب، پیشین، ص ۲۶۱.
۱۰۷. بلاذری، همان، ج ۲، ص ۳۷۴.
۱۰۸. طبری، پیشین، ج ۴، ص ۱۴۳.
۱۰۹. بلاذری، انساب الاشراف، پیشین، ج ۲، ص ۴۰۱، ۴۰۳.
۱۱۰. یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۱۳۲؛ طبری، پیشین، ج ۳، ص ۳۳۸.
۱۱۱. یعقوبی، همان.
۱۱۲. طبری، پیشین، ج ۴، ص ۳۳۰.

۱۱۳. همان، ج ۵، ص ۱۳۰.
۱۱۴. ابن مزاحم المنقری، وقعة صفین، به کوشش عبدالسلام، قم: مکتبه النجفی، ۱۴۰۴.ق، ص ۲۰ و ۲۱؛ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۲۰۰.
۱۱۵. ابن عبدالبر، پیشین، ج ۱، ص ۱۹۴.
۱۱۶. ابن حزم، پیشین، ص ۴۲۹.
۱۱۷. همان، ص ۴۲۸.
۱۱۸. ابن حجر، پیشین، ج ۱، ص ۲۶۳؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۱، ص ۲۸.
۱۱۹. ابن حزم، پیشین، ص ۴۲۹.
۱۲۰. همان، ج ۱، ص ۲۶۳.
۱۲۱. همان؛ ابن عبدالبر، پیشین، ج ۱، ص ۱۹۴.
۱۲۲. ابن یونس، پیشین، ج ۱، ص ۲۳۴.
۱۲۳. منقری، پیشین، ص ۲۰۵؛ همان، ص ۱۷۵.
۱۲۴. بلاذری، انساب الأشراف، پیشین، ج ۲، ص ۴۵۳.
۱۲۵. مسیولون ماسینون، پیشین، ص ۴۴، ۷۵.
۱۲۶. ابن قتیبه، پیشین، ص ۱۸۹، ۳۳۴.
۱۲۷. طبری، پیشین، ج ۵، ص ۳۶۹.
۱۲۸. همان، ص ۳۷۵.
۱۲۹. هر گاه به طور مطلق قیسی بیان شود، منظور قیس بن عیلان بن مُضَر از قبایل عدنانی است. به دلیل این که مسلم بن عقیل از بنی هاشم، تیره ای از قبیله عدنان بود، ابن‌زیاد برای سرکوب او، مصلحت دید از نیروهای مضرى عدنانی همراه محمد بن اشعث کندی استفاده کند

- (ر.ک: السمعانی، پیشین، ج ۴، ص ۵۷۷).
۱۳۰. مجلسی، پیشین، ج ۴۴، ص ۳۵۴.
۱۳۱. شیخ صدوق، الامالی، قم: تحقیق مؤسسة البعثة، ۱۴۱۷ه.ق؛ فیض کاشانی، تفسیر الصافی، تصحیح حسین اعلمی، تهران: مکتبه الصدر، ۱۴۱۶ه.ق، ج ۱، ص ۳۲۸؛ میرزا محمد مشهدی قمی، تفسیر کنز الدقائق، به کوشش درگاهی، تهران: وزارت ارشاد، ۱۴۱۱ه.ق، ج ۲، ص ۶۷.
۱۳۲. الدینوری، پیشین، ص ۳۰۴-۳۰۶؛ ابن حبان، پیشین، ج ۵، ص ۳۵۲؛ ابن عساکر، پیشین، ج ۵۲، ص ۱۳۱-۱۳۲؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، تحقیق شعیب الارنوؤط و حسین الاسد، بی جا: مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳ه.ق، ج ۳، ص ۵۴۳.
۱۳۳. ابن حجر، پیشین، ج ۷، ص ۱۸.
۱۳۴. الدینوری، پیشین، ص ۳۰۲؛ طبری، پیشین، ج ۵، ص ۴۵۳.
۱۳۵. بلاذری، انساب الاشراف، پیشین، ج ۲، ص ۳۷۹.
۱۳۶. ن.ک: طبری، پیشین، ج ۳، ص ۳۳۹؛ ابن حجر، پیشین، ج ۱، ص ۲۳۹.
۱۳۷. شیخ مفید، پیشین، ج ۲، ص ۸۵؛ خوارزمی، پیشین، ج ۱، ص ۳۳۱.
۱۳۸. مجلسی، پیشین، ج ۴۵، ص ۵۳.
۱۳۹. عمر رضا کحاله، پیشین، ص ۱۰۰.
۱۴۰. بلاذری، انساب الاشراف، پیشین، ج ۳، ص ۱۵۳.
۱۴۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷، علیک لعنة اللّاعنین.
۱۴۲. ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۳، ص ۲۹۸.
۱۴۳. حسین محمد جعفری، تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه محمد تقی آیت اللهی، بی جا: بی نا، بی تا، ص ۲۱.

۱۴۴. همان.

۱۴۵. عبدالرزاق صنعانی، المصنف، تحقیق حبیب الرحمن الاعظمی، بی جا: المجلس العلمی،

بی تا، ج ۱، ص ۲۳؛ ابن سعد، پیشین، ج ۱، ص ۲۳.

۱۴۶. ابن عبدالبر، پیشین، ج ۱، ص ۱۳۳.

۱۴۷. ابن حجر، پیشین، ج ۱، ص ۲۳۹.

۱۴۸. ابن سعد، پیشین، ج ۱، ص ۲۰ و ۲۴۸.

۱۴۹. ابوهلال عسکری، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷ ه.ق، ص ۲۱۱.

۱۵۰. ابن هشام، السیره النبویه، پیشین، ج ۴، ص ۲۳۲.

۱۵۱. شوقی ضیف، پیشین، ص ۵۶؛ ابن حبیب، پیشین، ص ۳۶۸؛ قلقشندی، پیشین، ص ۵۲؛

ابن سلام، پیشین، ص ۳۰۷؛ ابن خلدون، پیشین، ج ۲، ص ۲۷۵.

۱۵۲. ابن حبیب، همان، ص ۹۵؛ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۸۵-۸۶.

۱۵۳. طبری، همان، ج ۳، ص ۱۳۸، ۴۳۰؛ ابن حبیب، همان؛ ابن ابی‌الحدید، پیشین، ج ۱،

ص ۲۹۲.

۱۵۴. طبری، پیشین، ص ۴۸۵؛ خیرالدین زرکلی، پیشین، ج ۲، ص ۳۳۳.

۱۵۵. ابن اعثم کوفی، پیشین، ج ۲، ص ۵۰۳؛ محمدابوالفضل ابراهیم، ایام العرب فی الإسلام،

بیروت: دارالجلیل، ۱۴۰۸ ه.ق، ص ۳۵۱.

۱۵۶. منقری، پیشین، ص ۲۱.

۱۵۷. ابن سعد، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۶؛ ابن حجر، فتح الباری، بیروت: دار المعرفه، بی تا، ج ۵،

ص ۱۶۹.

۱۵۸. ابن قتیبه، پیشین، ص ۱۶۵.

۱۵۹. ابن حبيب، پیشین، ص ۱۱۳.
۱۶۰. ابن کلبی، پیشین، ج ۱، ص ۸۲؛ محمد بن محمد مرتضی زبیدی، تاج العروس، تحقیق علی شیری، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۴ه.ق، ج ۲، ص ۱۹۰.
۱۶۱. ذهبی، تجرید، پیشین، ج ۱، ص ۲۳۳؛ ج ۲، ص ۱۹۴.
۱۶۲. ابن عساکر، پیشین، ج ۲۱، ص ۳۷۳؛ المزی، تهذیب الکمال، به کوشش بشار عواد، بیروت: الرساله، ۱۴۱۵ه.ق، ج ۱۱، ص ۲۴۶.
۱۶۳. ابن سعد، پیشین، ج ۶، ص ۱۴۸.
۱۶۴. محمد بن یوسف الصالحی، سبل الهدی، به کوشش عادل احمد و علی محمد، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۴ه.ق، ج ۲، ص ۴۹.
۱۶۵. ابن ماکولا، پیشین، ج ۳، ص ۹۰.
۱۶۶. ابن حجر، پیشین، ج ۱، ص ۵۲۲.
۱۶۷. ابن حبان، پیشین، ج ۴، ص ۹۸؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۶، ص ۲۶۸.
۱۶۸. ابو نعیم الاصفهانی، معرفة الصحابه، به کوشش محمد حسن و مسعد عبدالحمید، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ه.ق، ج ۶، ص ۳۰۰۹؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، پیشین، ج ۲، ص ۱۹۹.
۱۶۹. ابن حجر، پیشین، ج ۷، ص ۲۹۶.
۱۷۰. یاقوت حموی، پیشین، ج ۵، ص ۱۶۷.
۱۷۱. ابن کلبی، پیشین، ج ۱، ص ۷۶؛ ابن اثیر، اللباب فی تهذیب الانساب، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ه.ق، ج ۲، ص ۲۶۵.
۱۷۲. البخاری، صحیح البخاری، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۱ه.ق، ج ۷، ص ۷۴؛ طبری، پیشین، ج ۲، ص ۳۱۱، ۳۱۲.

۱۷۳. ابن حبان، پیشین، ج ۳، ص ۷۷؛ ابن حجر، پیشین، ج ۱، ص ۶۹۲.
۱۷۴. واقدی، الردة، پیشین، ص ۱۸۴؛ ابن حجر، الاصابه، پیشین، ج ۱، ص ۵۳۳.
۱۷۵. ابن عبدالبر، پیشین، ج ۱، ص ۱۹۴.
۱۷۶. ابن حزم، پیشین، ص ۴۲۸.
۱۷۷. ابن حجر، پیشین، ج ۱، ص ۲۶۳.
۱۷۸. ابن عبدالبر، پیشین، ج ۱، ص ۱۹۴.
۱۷۹. ابن حجر، پیشین، ج ۱، ص ۲۶۳.
۱۸۰. ابن کلبی، پیشین، ج ۱، ص ۷۶؛ ابن اثیر، اللباب، پیشین، ج ۱، ص ۳۴۴.
۱۸۱. زبیدی، پیشین، ج ۵، ص ۲۲۱.
۱۸۲. ابن کلبی، پیشین، ج ۱، ص ۷۶؛ ابن حجر، پیشین، ج ۳، ص ۲۷۴.
۱۸۳. ابن اثیر، پیشین، ج ۱، ص ۵۱۲؛ ابن حجر، همان، ج ۱، ص ۵۶۷.
۱۸۴. ابن ابی عاصم، پیشین، ج ۵، ص ۱۸۸؛ الطبرانی، المعجم الاوسط، قاهره: دار الحرمین، ۱۴۱۵ق، ج ۷، ص ۳۱۴.
۱۸۵. ابن عبدالبر، پیشین، ج ۲، ص ۲۶۵.
۱۸۶. بل ایاکم فذم الله و العن.
۱۸۷. البلاذری، انساب الاشراف، تصحیح احسان عباس، بیروت: دارالنشر، ۱۴۰۰ه.ق، ج ۲، ص ۳۷۹.
۱۸۸. همان، ج ۲، ص ۲۴۱؛ حسین محمد جعفری، تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه محمد تقی آیت‌اللهی، ص ۲۰۰.
۱۸۹. طبری، پیشین، ج ۵، ص ۲۵۴.

۱۹۰. بلاذری، انساب الاشراف، پیشین، ج ۲، ص ۲۴۴.
۱۹۱. طبری، پیشین، ج ۵، ص ۲۶۹.
۱۹۲. همان، ج ۳، ص ۲۵۵.
۱۹۳. الامینی، العدیر، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۶، ج ۹، ص ۱۱۷، ۱۲۰.
۱۹۴. طبری، پیشین، ج ۴، ص ۵۱؛ ابن خلدون، پیشین، ج ۳، ص ۲۴.
۱۹۵. طبری، همان، ص ۲۰۱.
۱۹۶. یک بار او را عزل کرد، ولی دوباره او را به منصب قضای کوفه بازگرداند (ابن عساکر، پیشین، ج ۲۳، ص ۲۷).
۱۹۷. بلاذری، انساب الاشراف، پیشین، ج ۶، ص ۳۹۵-۳۹۶.
۱۹۸. ابونعیم، پیشین، ج ۳، ص ۱۴۸۳.
۱۹۹. ابن حجر، پیشین، ج ۳، ص ۲۵۶.
۲۰۰. همان، ج ۷، ص ۳۲۷.
۲۰۱. سمعانی، پیشین، ج ۱، ص ۴۵۵.
۲۰۲. ابن حجر، پیشین، ج ۷، ص ۴۰؛ مغلطی، الإنابة الى معرفة المختلف فيهم من الصحابه، تحقيق عزت المرسى و دیگران، ریاض: مكتبة الرشد، ۱۴۲۰هـ.ق، ج ۱، ص ۳۷۷.